أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ الصَّلَاةُ عَلَی سَیدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَی عَلَی أهلِ بَیتِهِ الطَّیِّبینَ الطَّاهِرینَ

همان‌طوری که دوستان می‌دانند امروز برای تجلیل از شهدای جریان تروریستی اهواز عزای عمومی اعلام شده است. ما به ارواح شهدای بزرگی که در این حادثه به شهادت رسیدند و لقاءالله پیوستند رحمت می‌فرستیم و از خداوند برای همه شهدا و امام شهدا علو درجات را می‌خواهیم.

نکته‌ای که در اینجا باید به همین مناسبت عرض کنم نقش بسیار مؤثر و بزرگی است که همه مردم خوزستان -اعم از عرب، بختیاری و سایر قومیت‌هایی که در خوزستان زندگی می‌کنند- در حمایت از کشور و انقلاب ایفا کرده‌اند. در میان همه نقش‌ها، نقش عشایر عرب نقش ویژه‌ای بود. بنده به عنوان شاهد، این مطلب را عرض می‌کنم، خود شاهد این جریان بودم که چگونه عشایر عرب در خرمشهر و سوسنگرد و بستان و اهواز و شوش و در سایر نقاط عرب‌نشین استان خوزستان مرزبانی می‌کردند. شهدایی زیادی در راه خدا برای حفاظت از انقلاب و جمهوری اسلامی دادند، عشایر عرب خوزستان همیشه به اسلام و دین وفادار بوده و هستند.

دروازه ورود تشیع به ایران خوزستان و قوم عرب خوزستان است و نخستین دولت شیعی در تاریخ اسلام بعد از دولت امام مجتبی علیه ‌السلام در خوزستان شکل گرفته است. بلکه پیش از آن‌ هم حاکمیت در خوزستان عمدتاً با امام معصوم علیه السلام بوده است. همه ما کتاب مکاسب شیخ را خوانده‌ایم و رساله شیخ به نجاشی والی اهواز در آن دیده‌ایم. در تحف العقول این نامه به تفصیل آمده است و مرحوم صاحب وسائل این نامه را بیان کرده است که نجاشی والی اهواز در حدود سنه صد هجری -یعنی در اواخر قرن اول هجری- از امام صادق علیه ‌السلام دستور می‌گرفته است و این نامه یک نامه جاودانی است و وصایای امام صادق علیه ‌السلام را که به نجاشی والی اهواز بیان می‌کرده آورد است. این نامه نشان‌دهنده این است که حاکمیت در استان خوزستان از همان روزگار به وسیله ائمه اطهار علیهم السلام و امام صادق علیه السلام اعمال می‌شده است. خوزستان چنین استانی است و لذا دست اجنبی همیشه از این استان کوتاه بوده و هست. اجانب باید بدانند که عرب‌های خوزستان مردان جنگ‌آور و دین‌داری هستند که همیشه سرباز دین خدا و سرباز ولایت فقیه بوده و هستند.

ما برای شهدای خوزستان در این جریان علو درجات را طلب می‌کنیم و امیدواریم ان‌شاءالله مسئولین ما چه در وزارت اطلاعات، چه در سپاه پاسداران، چه در قوه قضاییه و در سایر نهادها همت کنند و به سرعت پاسخ محکمی به این جنایت بدهند.

البته این توصیه را نیز به مسئولین می‌کنم؛ ما باید در برابر جنایت‌های عربستان و امارات و این مزدوران آمریکا و خود آمریکا دیگر سیاست سکوت و صبر را کنار بگذاریم، باید در برابر هر جنایتی که می‌کنند پاسخ را در همان‌جا که هستند به آن‌ها بدهیم و ما قدرت این پاسخ دادن را داریم. ما برای حفظ آرامش در منطقه اقدام متقابل نمی‌کردیم اما اگر بنا باشد سکوت ما منجر به گستاخی بیشتر آن‌ها شود و بخواهند امنیت کشور را در معرض خطر قرار دهند حتماً واجب است پاسخ محکمی به آن‌ها داده شود و اگر امنیت برای ما نباشد آن‌ها هم نباید امنیت داشته باشند. ما نباید این قاعده را از دست بدهیم.

این نکته را هم بنده عرض می‌کنم که ما باید از این به بعد در برابر آمریکا هم قاطع‌تر عمل کنیم؛ عقب‌نشینی‌های مداراتی ما موجب گستاخی بیشتر این جنایت‌کار و جنایت‌پیشه شده است. ان‌شاءالله با حکمت و اقدام‌های قاطع شاهد آن باشیم که دیگر دشمن طمع به امنیت و مرزهای ما نداشته باشد و امید به ایجاد اخلال در نظم و امنیت کشور را برای همیشه به یاری خدا از دل دشمن از بین ببریم.

نکته دیگر اینکه باید عرض کنم، کشورهایی مانند امارات و عربستان در جنگ تحمیلی با دشمن علیه ما شریک بودند و این‌ها -بنا بر دلایل بسیار متقن و محکمه پسندی که قابل‌ عرضه در همه محاکم دنیاست- با صدام همکاری کردند، لذا شریک در جنگ هستند. ما باید از آن‌ها خسارات جنگ را مطالبه کنیم. اینکه از خسارات جنگ به هر دلیل سکوت کنیم تاکنون اگر مصلحت بوده دیگر این مصلحت وجود ندارد. باید دولت و دستگاه‌های دیگر مربوط صریحاً نسبت به مطالبه خسارت‌های جنگی از این کشورها اقدام کنند، همه کشورهایی که به شکلی با صدام همکاری کردند و پول به صدام دادند، راه‌های آبی و خشکی خود را برای اقدام‌های نظامی صدام فراهم کردند، اسلحه و نیرو و امکانات دادند، آواکس دادند و غیر از این‌ها را فراهم کردند، در جنایاتی که صدام علیه مملکت و مردم ما در طی هشت سال مرتکب شد شریک هستند. ان‌شاءالله مسئولین ما باید به فکر سیاست مطالبۀ خسارات جنگی بوده و برای آن برنامه‌ریزی کنند تا ما بتوانیم درباره خسارات جنگی علیه این کشورها اقدام کنیم و از هر طریق ممکن غرامت جنگ را از آن‌ها بستانیم.

به بحث اصلی می‌پردازیم؛ عنوان بحث روش تعیین ولی فقیه‌ای است که باید ولایت امر را در عصر غیبت بر عهده بگیرد. گفتیم که باید مقدماتی را بیان کنیم. مقدمه اول آن را مطرح کردیم، مقدمه اول این بود که جعلی که شارع می‌کند، متعلق و موضوعی دارد؛ متعلق فعلی است که جعل شارع به آن تعلق می‌گیرد، حال چه این جعل جعل حکم وضعی و چه جعل حکم تکلیفی باشد. مثلاً وجوب جعل است، تعیین مقام نصب برای مقام معینی آن هم جعل است گرچه وضعی است. جعل شرعی متعلقی دارد؛ وقتی بیان می‌کند: اقم الصلاة، این صلاة متعلقِ جعل شرعی است. در اینجا فعل مکلف متعلق به وجوب قرار گرفته است لکن غالباً خود این فعل هم متعلقی دارد؛ وقتی گفته می‌شود صلاة، این صلاة باید در زمان و مکانی انجام شود، صلاة به لباسی نیاز دارد، این موارد همه متعلقات متعلق هستند.

مرحوم نائینی از این اصطلاح به متعلق المتعلق تعبیر می‌کند و بنا به اصطلاح شیخ -که اصطلاح دقیقی است- از آن به موضوع تعبیر می‌شود. البته این معنای موضوع از معنای فلسفی و منطقی متفاوت است و ما این بحث را در جلد اول اصول بحث کرده‌ و اقسام و مصطلحات متعلق الموضوع را در آنجا بحث کرده‌ایم. لذا دوستان می‌توانند به آنجا مراجعه کرده و این مسئله را بررسی کنند.

به‌هرحال وقتی می‌گوییم موضوع یعنی همان چیزی که فعل به آن تعلق گرفته است؛ زمان و مکان و آلت و همه اشیاءِ از این قبیل، همه موضوعات تکلیف شرعی هستند. اگر شارع گفت: اکرم عالماً، در اینجا سه بحث است؛ یک وجوب است که حکم شرعی است، یک اکرام است که متعلق حکم شرعی است؛ یعنی این اکرام فعل مکلف است، عالم هم متعلق المتعلق است، یعنی متعلق اکرام است و اکرام به عالم تعلق می‌گیرد که به این موضوع می‌گوییم. این مطلب اول است که معلوم می‌شود ما برای هر حکم و جعل شرعی یک حکم و یک متعلق داریم که حکم عارض بر فعل می‌شود و ما آن فعل را متعلق می‌گوییم. متعلق هم عارض بر شیء خارجی می‌شود و ما به آن متعلق المتعلق موضوع می‌گوییم. این مطلب اول بود.

مطلب دوم اینکه نوع موضوعی که برای حکم شرعی وجود دارد متفاوت است؛ به تفاوت نوع موضوع است که گاهی موضوع یک امر خارجی شخصی است، گاهی موضوع یک عنوان کلی است. آنجایی که موضوع یک عنوان منطبق بر یک شخص و موضوع یک شخص خارجی معین باشد که در خارج مشخص شده است به این قضیۀ خارجیۀ گفته می‌شود. -این مصطلح با مصطلحات فلسفی متفاوت است و نباید قاطی شود. به‌هرحال هر موضوع مصطلح خود را دارد، وقتی می‌گوییم قضیه خارجیه و حقیقیه معنای این لفظ را در اصول بیان می‌کنیم-. قضیه خارجیه مانند این است که می‌گوییم اکرم زیداً، این زید خارجی است اما اگر گفت: اکرم عالماً، این قضیه حقیقیه است؛ یعنی هرکسی عالم باشد اکرام او هم واجب است.

بنابراین گاه موضوع در حکم شرعی، موضوع شخصی خارجی است و گاهی موضوع عنوان کلی است. گفتیم که جعل ولایت از سوی شارع به هر دو شکل انجام می‌گیرد؛ گاهی شارع مثلاً چنین فرموده است؛ «يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَليفَةً فِي الْأَرْضِ»[[1]](#footnote-1) که در اینجا جعل شخصی بوده و قضیه خارجیه است؛ تو ای داوود خلیفه هستی پس بین مردم حکم کن. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من کنت مولی فهذا علی مولا» که این قضیه علی نحو شخصیه است. یا در جایی که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»[[2]](#footnote-2) در اینجا خصوص نصب اهل بیت علیهم السلام است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت علیهم السلام را نیز در روایات دیگر به عنوان خصوص مصادیق معین کرده است. این موارد جعل به نحو قضیه شخصیه انجام گرفته است.

گاهی این جعل برای ولایت علی نحو قضیه کلیه است؛ گفتیم که بنا بر مبانی حضرت امام رضوان الله تعالی علیه این دو جعل همیشه همراه هم بوده است؛ هم جعل علی نحو قضیه شخصیه و هم جعل علی نحو قضیه کلیه. جعل کلیه آن چنین بوده است که کلُ عالم عادل برای حکومت از سوی خدا برای ولایت منصوب بوده و جانشیان خدا بر روی زمین هستند. این جعل علی نحو قضیه حقیقیه است. لذا بر مبنای حضرت امام رحمةالله علیه هر جا دست ما از جعل علی نحو قضیه شخصیه کوتاه شد خودبه خود آن جعل علی نحو قضیه حقیقیه مرجع خواهد شد.

وقتی موضوع جعل شخصی حاضر و حاصل و در دست بود دیگر نوبت به مرجعیت آن جعل علی نحو قضیه حقیقیه نمی‌رسد؛ به دلیل اینکه آن قضیه حقیقیه به وسیله خود شارع تطبیق بر مصداق شده است اما اگر به این مصداق دسترسی نداشتیم آن جعل علی نحو قضیه کلیه مرجع خواهد شد. این را هم بیان کردیم که اگر کسی این مطلب را هم نپذیرد، شک و ریبی نیست که جعلِ برای ولایت برای دوران غیبت جعل بر اساس قضیه حقیقیه است.

اختلاف ما هم با اهل سنت همین‌جاست؛ اختلاف بر سر این است که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، جعل علی نحو قضیه حقیقیه است یا علی نحو قضیه شخصیه؟ که ما ادعا داریم که جعل حاکم بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علی نحو قضیه شخصیه است که ادله آن را در جای خود بحث کردیم. این هم مطلب دوم بود.

مطلب سوم از مطالب مقدماتی این بود که مطرح کردیم فرق جعل علی نحو قضیه حقیقیه با جعل علی نحو قضیه شخصیه خارجیه چیست؟ در جعل علی نحو قضیه خارجیه شخصیه تطبیق بر مصداق خارجی را خود شارع برعهده‌ گرفته یعنی خود شارع مصداق معین کرده است، لذا زحمت آن را از دوش مکلف برداشته است. اما در آنجایی که عنوان کلی و جعل به نحو قضیه حقیقیه باشد در اینجا تکلیف تشخیص موضوع بر عهده مکلف گذاشته شده و مکلف است که باید موضوع را پیدا کند. اگر فرمود: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»[[3]](#footnote-3) تشخیص این موضوع که صعید چیست و کجاست و بر عهده خود مکلف است؛ به دلیل اینکه موضوع، موضوع کلی است. لکن همین‌جایی که موضوع عنوان کلی است و تشخیص آن بر عهده مکلف واگذار شده است، این موضوع کلی گاهی موضوع عادی است که تشخیص آن برای همه مردم احتیاج به تکلف علم و خبرگی خاصی ندارد مانند تشخیص آب و خاک. وقتی فرمود: «توضوا بالماء» در اینجا برای همه مشخص است که چه فرموده است و برای اینکه بفهمیم آب چیست نیاز به کارشناس نداریم. یا فرمود: «تیمموا بالتراب» برای تشخیص تراب هم احتیاج به خبره نداریم.

اما اگر موضوع و همین عنوان کلی متعلق حکم شرعی، امری بود که تشخیص مصداق آن نیاز به خبرگی داشت در اینجا باید به کارشناس مراجعه کنیم. البته این مقدمه است و بحث مفصل آن را در آینده خواهیم گفت؛ لذا گفتیم که در عصر غیبت کبری به دلیل اینکه موضوع حکم شرعی عنوان فقیه عادل است و تشخیص این عنوان کلی نیاز به خبره دارد؛ یعنی همه‌کس نمی‌تواند تشخیص دهد که فقیه کیست، شناخت فقیه نیاز به فقیه‌شناس دارد، لذا برای تعیین مصداق آن فقیه عادلی که نصب برای حکومت در عصر غیبت شده است مردم باید به اهل خبره مراجعه کنند. این موارد مقدمات بحث بود.

اما اصل بحث. مطالبی را که باید در رابطه با روش و شیوه تعیین ولی امر در دوران غیبت کبری بحث کنیم چند مطلب است؛ مطلب اول اشاره به مطالبی است که از قبل بیان کرده‌ایم به دلیل اینکه این مطالب باید روشن شده و تذکر داده شوند. ما در قبل گفتیم اساساً این مطلب مهمی است و علی‌رغم اینکه از بدیهیات و ضروریات شرع است در نتیجه غفلت، خود احیاناً محل تشکیک شده و آن هم این است که ما اصلاً در مسئله حاکمیت در شرع اسلام جای خالی نداریم؛ یعنی همیشه حاکم داریم. ما در شرع اسلام نباید دنبال حاکم بگردیم، حاکم چه کسی است؟ خداست و حاکمیت خدای متعال بالفعل است و نه بالقوه؛ یعنی خدا برای اینکه حاکم باشد دیگر نیاز به مقدمه خاصی ندارد و هیچ مقدمه‌ای وجود ندارد؛ «هُوَ اللَّهُ الَّذي لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»[[4]](#footnote-4) او مَلک است منتها ملکی است که قدوس است، ملک پاک و مطهر به تمام معناست، -مطهر هم عبارت غلطی است؛ ملک طاهر بالذات است- این مهم‌ترین موضوعی است که ما در فلسفه سیاسی و فقه سیاسی باید به آن توجه کنیم اما از آن غفلت شده و غفلت عجیبی هم شده است. ما در حقیقت باید معتقد بوده و این عقیده را در عمل نشان دهیم که در مملکتی زندگی می‌کنیم که حاکم آن خداوند متعال است؛ «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ»[[5]](#footnote-5) خیلی از مشکلات ما در نتیجه این است که ما التفات به این مَلک و حاکم نداریم. او ملک و فرمانراوست، فرمان دست اوست؛ «لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ»[[6]](#footnote-6).

ما در مسئله سیاست جای خالی نداریم که به دنبال این بگردیم که چه کسی باید فرمانروایی کند، زیرا خداوند فرمانرواست. البته باید به دنبال این باشیم که حال آن خدایی که فرمانروایی می‌کند قلمرو فرمانروایی او گسترده است؛ در یک قلمرو جبرئیل را برای فرمانروایی نصب کرده است؛ «مُطاعٍ ثَمَّ أَمينٍ»[[7]](#footnote-7) در مُلک تکوین فرمانروایی می‌کند. او فرمانروایی می‌کند و تشکیلات هم دارد؛ «وَ ما مِنَّا إِلاَّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ \* وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ \* وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»[[8]](#footnote-8). تشکیلات حکومتی حاکم بر تمام هستی است و به تعبیر برخی از روایات به این مضمون است که قطره‌ای نیست که از آسمان فرو آید مگر آنکه این مَلک مأمور است که این قطره آب کجا فرود می‌آید. تشکیلات به این اندازه قوی و گسترده بوده که همه‌چیز آن از روی حساب است.

خداوند متعال این بشر را تکریم کرده و برای او حاکمانی از نوع خودش تعیین کرده است؛ «وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ»[[9]](#footnote-9) حتی اگر می‌خواستیم فرشته‌ای هم برای حاکمیت نازل کنیم باز هم این فرشته را مانند انسان می‌آفریدیم. خداوند متعال برای حاکمیت جهان از نوع خود بشر حاکمی را نصب کرده است. حال او کیست؟ باز هم یک حاکم بیشتر نیست و او وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است -به دلیل اینکه این مطالب را قبلاً گذشته‌ایم و دیگر به تفسیرات در ادله آن نمی‌پردازیم و فقط مدعاها را می‌گوییم.- حتی گفتیم که آیه کریمه «إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً»[[10]](#footnote-10) به نظر ما با توجه قرائنی که وجود دارد نظر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد؛ خلیفه یعنی او و آدم علیه السلام خلیفة الخلیفة است و همه نبیین قبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه خلفای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند و لذا امنوا به؛ «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ ميثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلى‏ ذلِكُمْ إِصْري قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدينَ»[[11]](#footnote-11) از همه نبیین میثاق گرفته شد که مؤمن به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشند و از او پیروی کنند. منتها آن‌ها خلفای تمهیدی یعنی زمینه‌ساز برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند. بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا روز قیامت خلافت امتدادی است؛ یعنی همان خلافة الرسول است منتها این خلافت از طریق اهل بیت علیهم السلام ایشان اجرا می‌شود. خلافة الرسول یعنی امامة الرسول است که این امامة الرسول به وسیله فرزند آخر از اهل بیت علیهم السلام او به غائت نهایی خود دست خواهد یافت که برپایی حکومت جهانی است. این را قبلاً گفته‌ایم و بحث کرده‌ایم.

آنچه وظیفه مردم در برابر این حاکمیت است چیست؟ گفتیم که مردم با خدا دو میثاق دارند؛ یکی میثاق اطاعت است که در این آیه به آن اشاره شده: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني‏ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى‏ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى‏ شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلينَ»[[12]](#footnote-12). در آیه دیگر هم اشاره شده است: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ميثاقَهُ الَّذي واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»[[13]](#footnote-13). گفتیم که این میثاق دو بار از بشر گرفته شده است که یک بار از خود آدم علیه السلام است. در روایات از این میثاق به میثاق الخلق یا میثاق الفطرة تعبیر شده است؛ یعنی با خود خلق این میثاق منعقد می‌شود. خداوند متعال فرمود: کن و ما شدیم؛ «إِنَّ مَثَلَ عيسى‏ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونَ»[[14]](#footnote-14) لذا بشر کلمة الله به این معناست که با کن الهی آفریده می‌شود. ما این کن الهی را پذیرفتیم که شدیم و به این جهان آمدیم. یعنی اگر با زبان ساده‌تر و عرفی بگوییم ما طبق قانون خدا به وجود آمده‌ایم.

به‌هرحال یک سنت و قانونی است که آن قانون را خداوند متعال آفریده است، یعنی طبق فرمان او ایجاد شده‌ایم. این فرمان را هم پذیرفتیم که پیدا شدیم و وجود پیدا کردیم به دلیل اینکه میثاق یک کار طرفینی است؛ یک انشاء است و یک قبول، ایجابی شد و ما هم این ایجاب را قبول کردیم. خداوند هم نگفته است که این میثاق غیر تکوینی است و ما هم با همین میثاق به دنیا آمده‌اید، حال که با این میثاق آمده‌اید تشریعاً باید با این میثاق پایبند باشید. شما با همین میثاق آمدید؛ این‌هایی که به پیام انبیاء پاسخ مثبت می‌دهند در حقیقت با این پاسخ مثبت می‌گویند: پروردگارا؛ ما این میثاق تکوینی را با قول و اراده خود پذیرفته و به آن پایبند هستیم. این قبول تشریعی میثاق می‌شود.

بحث کردیم که مراد از آیه «لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ»[[15]](#footnote-15) این است که خداوند متعال برای پذیرش دین خود اکراه را به کار نمی‌گیرد؛ یعنی خداوند می‌فرماید: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَميعاً أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنينَ»[[16]](#footnote-16). ما برای تأسیس حکومت در جامعه بشر و پیاده کردن حکم خدا در جامعه بشر اکراه به خرج نمی‌دهیم -این مطلب را مفصل گفته‌ایم- به مردم عرضه می‌کنیم و مردم باید خود این را بپذیرند. اما مردم از نظر تشریع باید بپذیرند، این باید، تشریعی است نه باید تکوینی. یعنی اگر مردم نپذیرفتند به مسئولیت خود عمل نکرده و به خود خیانت کرده‌اند، به حق این عالم تکوین خیانت کرده‌اند و به حق آن خدایی که حق اطاعت بر گردن آن‌ها دارد پشت پا زده‌اند. لذا باید بپذیرند، اما این باید، اکراهی نیست بلکه تشریعی است یعنی اگر نپذیرند خلاف آن قانون تکوینی عمل کرده‌اند. آن قانون تکوینی، تشریعی در کنار خود دارد و تشریع هم این است که می‌گوید آن کس که تو را آفرید و با او این میثاق تکوینی را داری او احق به این است که با او میثاق تشریعی اطاعت ببندی و او احق از دیگران است. تو می‌خواهی با فلان کس و مثلاً ترامپ میثاق اطاعت ببندی این به چه مناسبت؟ با یک بشری معمولی که از سوی خدا مأذون به اطاعت نیست! برای چه به زیر فرمان او بروی؟ فرق او با تو چیست که فرمان او بر تا جاری شود؟ کسی که حق دارد فرمانش بر تو جاری شود همان کسی است که تو با فرمان او به وجود آمده‌ای، او حق دارد که فرمانش بر تو جاری شود. لذا فرمود: «وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لا يَسْتَطيعُونَ»[[17]](#footnote-17) چرا این کار را می‌کنید؟ قبلاً گفتیم که این یعبدون های قرآن کریم همه به معنای اطیعون است؛ چرا از کسی اطاعت می‌کنید که هیچ حقی بر شما ندارد؟! نه حق فرمان و نه حق خلق و نه حق رزق دارد آن وقت آن حاکمی را که حق رزق بر شما دارد را رها می‌کنید؟!

اما گفتیم که اگر حاکمیت شکل گرفت و اگر یک جمعی آمدند به یک حاکم منصوب الی الله پیوستند و حاکمیت الهی بر روی زمین شکل گرفت، این حکومت وظیفه دفاع از خود و وظیفه دفاع از دیگران را دارد. فرق است بین اصل تشکیل حکومت و بین [دفاع از آن بعد از تشکیل]. «لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ» این هم به معنای قانون خداست و به معنای اعتقاد قلبی نیست بلکه دین به معنای پیاده شدن قانون خداست. اگر کسی دین را به این شکل تعریف کند اشتباه کرده است، این را هم مفصلاً بحق کردیم.

گفتیم که شیوه دعوت انبیاء به چه شکلی است؛ شیوه برهان و اقناع است. گفتیم که به این آیه در سوره نور توجه کنید؛ «قُلْ أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ» مردم در برابر اطیعو الله و اطیعوا الرسول مسئول هستند و باید این اطاعت را بپذیرند. «وَ إِنْ تُطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبينُ»[[18]](#footnote-18) بلاغ همین‌که من حاکم هستم؛ نه اینکه کسی بگوید که مسئولیت رسل تنها تبلیغ احکام الهی است نه حکومت. او در حقیقت مسئول تبلیغ فرمان است، فرمان هم یعنی حکومت است؛ «انا ارسلنا نوح و شعیبا و صالحا و هودا» که به مردم گفتند، «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمينٌ \* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونَ»[[19]](#footnote-19) من به عنوان حاکم، نگفت «اطیعوه» که فقط بگوید مبلغ خداست. این مقدمه باید روشن باشد و این را باید تذکر دهیم.

آن وقت گفتیم که در برابر حکم خدا دو میثاق است؛ یکی میثاق اطاعت از خدا که حاکم است و یکی هم میثاق یاری خدا برای برقراری حکم او؛ «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى‏ مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في‏ سَبيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى‏ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ»[[20]](#footnote-20) که این میثاق نصرت است.

پس اولین مطلبی که در اینجا بحث کردیم و تذکر به مطالب قبل بود این است که حاکمی به عنوان خدا وجود دارد و او مَلک است؛ «لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْد» و «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالى‏ عَمَّا يُشْرِكُونَ»[[21]](#footnote-21) است. مسئله حکومت در جامعه بشر تمام شده است و هیچ‌چیز آن به مردم واگذار نشده است. بعد می‌فرماید: «وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولى‏ وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»[[22]](#footnote-22). حالا که حاکم هست، مردم در برابر حاکم دو مسئولیت دارند؛ یکی مسئولیت اطاعت و دیگری مسئولیت نصرت. فرمان او را اطاعت کنند و او را در برقراری دین خدا و حکم خدا بر زمین یاری کنند. به دلیل اینکه خدا بنا ندارد بر اساس جبر حکم خود را بر زمین جاری کند بلکه براساس این میثاق، حکومت خود را پیاده می‌کند، مردم هم متعهد هستند با این خدایی که ‌آن‌ها را آفرید و حق اطاعت بر گردن آن‌ها دارد یاری کنند.

وصلی الله علی محمد و آله و سلم

1. . ص: 26 يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَليفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى‏ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ [↑](#footnote-ref-1)
2. . الأمالي (للصدوق)، النص، ص: 415 [↑](#footnote-ref-2)
3. . النساء: 43 يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكارى‏ حَتَّى تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ وَ لا جُنُباً إِلاَّ عابِري سَبيلٍ حَتَّى‏ تَغْتَسِلُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضى‏ أَوْ عَلى‏ سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْديكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُوًّا غَفُوراً [↑](#footnote-ref-3)
4. . الحشر: 23 [↑](#footnote-ref-4)
5. . دعاء آخر في السحر - إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج‏1، ص: 82 [↑](#footnote-ref-5)
6. . الأعراف: 54 إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ في‏ سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى‏ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثيثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ [↑](#footnote-ref-6)
7. . التكوير: 21 [↑](#footnote-ref-7)
8. . الصافات: 164 الی 166 [↑](#footnote-ref-8)
9. . الأنعام: 9 [↑](#footnote-ref-9)
10. . البقرة: 30 وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً قالُوا أَ تَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ [↑](#footnote-ref-10)
11. . آل‏عمران: 81 [↑](#footnote-ref-11)
12. . الأعراف: 172 [↑](#footnote-ref-12)
13. . المائدة: 7 [↑](#footnote-ref-13)
14. . آل‏عمران: 59 [↑](#footnote-ref-14)
15. . البقرة: 256 لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فقد استَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى‏ لاَ انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَميعٌ عَليمٌ [↑](#footnote-ref-15)
16. . يونس: 99 [↑](#footnote-ref-16)
17. . النحل: 73 [↑](#footnote-ref-17)
18. . النور: 54 [↑](#footnote-ref-18)
19. . الشعراء: 107 و 108 [↑](#footnote-ref-19)
20. . التوبة: 111 [↑](#footnote-ref-20)
21. . القصص: 68 [↑](#footnote-ref-21)
22. . همان: 70 [↑](#footnote-ref-22)